

اشاره: «**مثل کوه، صبور**» و «**مصداق مجاهد حقیقی فی سبیل الله**» تعبیری است که رهبر انقلاب تاکنون درباره **خانم زینا ابراهیم عنوان کرده‌اند**: «**از خانم زکزاکی که این‌جا صحبت کردند، من تشکر می‌کنم. ایشان مادر شش شهیدند؛ سه پسرشان در یک حادثه، سه پسر دیگرشان در یک حادثه‌ای دیگر**» به شهادت رسیدند و **این زن مثل کوه صبر کرده و مدتها زندان و سختی‌های فراوان را تحمل کرده**.» ۱۴۰۲/۱۰/۰۶

خانم ابراهیم، مادر شش شهید و همسر جناب آقای شیخ ابراهیم زکزاکی رهبر جنبش اسلامی نیجریه است. او در خانواده‌ای سنتی و مسلمان در نیجریه به دنیا آمده و فعال اجتماعی است و هنوز خود را شاگرد شیخ زکزاکی می‌داند. از پیش از پیروزی انقلاب هوادار امام خمینی و رجمه‌الله و انقلاب اسلامی ایران بوده است. با آن که انگلیسی زبان دومیش بود، در این گفت‌وگو آن را روان و البته ساده صحبت می‌کند. موضوع گفت‌وگو زندگی و مبارزات و فعالیت‌های این مادر شهید بود؛ مصاحبه‌ای که انجام آن را خانم مرضیه هاشمی (مجری و کارشناس شبکه پرس تی‌وی) از طرف رسانه دفتر حفظ و نشر آثار رهبرمعتزم انقلاب KHAMENEI.JR عهده‌دار شدند.

سلام. ممنون از اینکه امروز با ما صحبت می‌کنید. لطفاً خود را به مخاطبین ما معرفی کنید.

بله. نام من «زینت ابراهیم» است. من یکی از مریدان و شاگردان شیخ زکزاکی هستم. من یک فعال جنبش اسلامی نیجریه هستم.

شما چطور با اسلام آشنا شدید؟

پدر و مادر من مسلمان بودند و من در خانوادهٔ مسلمان به دنیا آمدم. پدر و مادر من و پدربزرگ و مادربزرگ من و نمی‌دانم تا چند نسل قبل از من همگی مسلمان بوده‌اند. پس من در یک خانوادهٔ سنتی مسلمان به دنیا آمدم. آن‌ها به صورت سنتی مسلمان بودند و من نیز از روزها آن‌چه از اسلام برداشتم می‌شد در نماز خواندن، حج رفتن، زکات دادن و این چیزها خلاصه می‌شد و به همین دلیل می‌گویم سنتی و نه انقلابی. زیرا آن روزها چیزی به نام انقلاب وجود نداشت.

تا زمانی که من وارد دوره متوسطه در یک مدرسه شبانه‌روزی شدم. در آن‌جا (نیجریه) پس از دوره ابتدائی وارد دوره متوسطه می‌شویم که مدرسه من یک مدرسه شبانه‌روزی بود و من در آنجا بود به «انجمن دانش‌آموزان مسلمان» پیوستم. این انجمن از دوره متوسطه تا مقطع سوم (فوق دیپلم) و دانشگاه فعالیت دارد و هر فردی که وارد دوره متوسطه می‌شود خود به خود عضو انجمن دانش‌آموزان مسلمان می‌شود. ما آخر هفته‌ها مجموعه فعالیت‌هایی را در این انجمن داشتیم.

در ایسن دوران بود که دانشجویان آخر هفته‌ها به انجمن ما سر می‌زدند تا درباره اسلام آشنایی کنند. و همان زمان بود که از طریق این دانشجویان - بالاخص دانشجویان دانشگاه احمدو بلو (Ahmadu Bello University)

جایی که شیخ (زکزاکی) در آن تحصیل می‌کرد- ما متوجه شدیم که اسلام خیلی فراتر از آن چیزی استت که به طور سنتی در خانه‌هایمان درباره آن آموخته بودیم. این اسلام یعنی تمام زندگی، به همه چیز زندگی ما مربوط می‌شود. اسلام تنها به اقامه نماز و روزه گرفتن و رفتن به حج در زمان استطاعت ختم نمی‌شود. دانشجویان به ما درباره لزوم حکمرانی اسلام و قرآن بر کل زندگانی ما سخن می‌راندند. این نخستین‌بار بود که ما این حرف‌ها را می‌شنیدیم. آن‌ها درباره حکومت اسلامی، اقتصاد اسلامی، و این چیز و آن چیز اسلامی سخن می‌گفتند و این مطالب خیلی برّای ما جذاب بود، زیرا چیزی از آن نمی‌دانستیم.

شیخ (زکزاکی) از این مسائل سخن می‌گفت؟

بله شیخ (زکزاکی) و دیگر دانشجویانی که از دانشگاه می‌آمدند، در دوره متوسطه سخنرانی می‌کردند.چنان‌ا در زمان تعطیلات برنامه‌هایی داشتیم مانند ای وی سی، دوره‌های تعطیلات اسلامی (Islamic Vacation Course)،

که هم در مناطق جنوبی و هم در مناطق شمالی نیجریه برگزار می‌شد. این دوره نیز توسط

انجمن دانش‌آموزان مسلمان اداره می‌شد. در زمان تعطیلات، ما کلاس‌هایی درباره موضوعات اسلامی و موضوعات مختلف دیگر داشتیم. همچنین درباره مسائل ایدئولوژیک، یعنی آنچه طرز تفکر ما درباره وجوب اجرای اسلام در سراسر زندگی و نه تنها در احکام، را شکل می‌دهد، به ما آموزش داده می‌شد. این (دوره‌ها) خیلی به من کمک کرد. در این زمان بود که من فعالیت‌های خود را در انجمن دانش‌آموزان مسلمان آغاز کردم.

ضمناً در سال‌های پایانی دوره متوسطه من به عنوان هماهنگ‌کننده دوره‌های انجمن دانش‌آموزان مسلمان مدرسه خود انتخاب شدم. وظیفه من هماهنگ کردن دوره‌ها و فعالیت‌های مختلف انجمن بود. همچنین در این دوران در کلاس‌هایی که شیخ (زکزاکی) و دیگر برادران برگزار می‌کردند شرکت می‌کردیم و متوجه شدیم اسلام به همه اجزای زندگی مربوط است و خودمان برقراری اسلام بر تمام ارکان زندگانی خود شدیم.

نخستین‌بار کجا شیخ را ملاقات کردید؟

من شیخ را از سال ۱۳۵۵ می‌شناختم زیرا او و دیگران از دانشجویان برگزارکننده دوره‌ها بودند ولی او مرا نمی‌شناخت. من جزو مخاطبین دوره‌ها بودم. در ای وی سی که شرکت می‌کردم، برادران رده بالا مانند شیخ همه چیز را هماهنگ می‌کردند. من دوره متوسطه را در سال ۱۳۵۷ به پایان رساندم و در آن زمان در یک کنفرانس بین‌المللی در شهر لاگوس شرکت کردم. آنجا بود که شیخ مرا برای نخستین‌بار دید. من را او که یکی از برادران رده بالای‌اجرائی انجمن بود می‌شناختم ولی او مرا نمی‌شناخت.

در چه سالی با هم ازدواج کردید؟

هنگامی که در سال ۱۳۵۷ او مرا ملاقات کرد به معنای برقراری ارتباط بین ما نبود. من مانند یک محفل، فعال بودم. او هم فعال بود. فقط همین. هیچ صحبتی از ازدواج بین ما نبود. در سال ۱۳۶۲ من با او ملاقات کردم. ما در سال ۱۳۶۲ ازدواج کردیم. ولی پیش از سال ۱۳۶۲، رابطه ما صرفاً رابطه استاد و شاگرد بود و نه رابطه‌ای که بخواهد منتهی به ازدواج شود.

درباره امام خمینی و نحوه آشنایی شما با امام صحبت کنیم.

ما در اواخر سال ۱۳۵۵ یا اوایل ۱۳۵۶ وقتی

سیاسی Siyasi @kayhan.ir

باید کمونیست می‌شدی. این آن چیزی بود که در آن زمان حکمفرما بود. کمونیسم در برابر سرمایه‌داری و در مقابل هردو نهضت اسلامی؛ یعنی نهضتی که به حکمرانی اسلام در حکومت اعتقاد دارد.ولی حتی همین کمونیست‌ها هم به خاطر وقایعی که رخ داده بود، بسیار تحت تأثیر امام آخینیآ و انقلاب ایران قرار گرفته بودند. در کلاس‌ها، شیخ افراد خاص را دعوت می‌کرد. او تنها خواهران و برادرانی را به این جلسات دعوت می‌کرد که علاقه‌مند، پاسخگو و فعال بودند. بعد از اتمام دوره تعطیلات اسلامی، وقتی همه برگشته بودند، شیخ جلسه‌ای خاص برگزار می‌کرد که پنج یا شش روز به طول می‌انجامید. در این جلسات آموزشی خصوصی، او به تفسیر قرآن و بررسی احادیث و مطالعه و تحلیل کتاب‌های ایدئولوژیک مانند معالم فی الطریق می‌پرداخت در واقع پس از بازگشت شیخ از ایران و آغاز آن جلسات خصوصی، جنبش ما شکل گرفت. و در سال ۱۳۵۷ شیخ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد.وقتی از این جلسات خارج می‌شدیم همه چیز در نظرم‌ان وحشتناک بود، هر چیزی که در جامعه جاهلیتی که در

مؤسسات و دانشگاه‌های برتر بود. یعنی یک تعداد کلاس‌هایی بود که مخصوص دانش‌آموزان مقطع متوسطه بود و کلاس‌هایی هم بود که مخصوص دانشگاه و مقطع سوم بود. شیخ در این کلاس‌ها می‌تدریس می‌کرد. او در حین تدریس در این کلاس‌ها متوجه شد که ما به مسائل ایدئولوژیک و مباحثی مانند این‌که چطور اسلام باید همان نظامی باشد که ما به دنبال آن هستیم و از چه روش‌هایی باید آن را اجرائی کرد، علاقه‌مندیم. ما کتاب‌هایی از سید قطب را مطالعه می‌کردیم. سید قطب

تا قبل از اینکه انقلاب ایران پیروز شود، افراد زیادی به ما می‌گفتند که پیاده کردن چنین عقیده‌ای غیرممکن است. پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای ما قوت قلبی شد و به لطف این اتفاق که در ایران افتاد حرف‌های مخالفین، دیگر برایمان مهم نبود. انقلاب ایران برای ما تبدیل به یک مرجع شده بود.

را حتماً می‌شناسید. ما کتاب معالم فی‌الطریق (نشانه‌های راه) ایشان را می‌خواندیم و بررسی می‌کردیم. همچنین کتاب‌هایی از ابوالاعلا مودودی و کتاب‌های انقلابی دیگر شبیه آن. همان‌طور که گفتم ما درحال بررسی نظریاتی بودیم که چگونه می‌توانیم از انقلاب ایران الگوبرداری کنیم. آیا می‌بایست در ساختار حکومت نفوذ کرده و سپس آن را یک حکومت اسلامی اعلام کنیم یا اینکه از ابتدا یک رویکرد انقلابی اتخاذ کنیم. پس از خواندن کتاب نقطه عطف نظرآتمان شروع به تغییر کرد و متوجه شدیم که ما باید خود را از حکومت جدا کنیم زیرا این حکومت، حکومتی بر ضد خداوند است.

اگر کتاب معالم فی‌الطریق سید قطب را خوانده باشید، متوجه می‌شوید که او می‌خواهد به ما نشان بدهد که پیوستن در حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ابوجهل، ابوسفیان و تمام این ابو یوها نپیوست. او هرگز خود را از آن‌ها جدا نمود و ایستاد و گفت لا اله الا الله (هیچ خدایی جز الله نیست). پس کتاب معالم فی‌الطریق سید قطب این موضوع را برای ما تشریح می‌کند. این بر ما تأثیر فراوان گذاشت و این شیخ بود که در کلاس‌هایش این مسئله را توضیح می‌داد؛ آیه این طریق که آ یکی از دانشجویان بخشی از کتاب را می‌خواند و سپس همگی به تحلیل آن می‌پرداختیم. ما به همین طریق کتاب‌های بسیاری مطالعه کردیم و مباحثه‌های بسیاری داشتیم. پس از اینکه انقلاب ایران پیروز شود، افراد زیادی به ما می‌گفتند که پیاده کردن چنین عقیده‌ای غیرممکن است زیرا زمان زیادی از زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گذشته است. می‌گفتند که دیگر وارد عصر جدید نشده‌ایم در نتیجه ما نمی‌توانیم حکومت اسلامی را بازگردانیم.

اسلامی ایران پیروز شد. الحمدلله این موضوع برای ما قوت قلبی شد و به لطف این اتفاق که در ایران افتاد حرف‌های مخالفین، دیگر برایمان مهم نبود. انقلاب ایران برای ما تبدیل به یک مرجع شده بود. شیخ در سال ۱۳۵۸، برای شرکت در اولین سالگرد پیروزی انقلاب، به ایران آمد. هنگامی که برگشت تقریباً به تمامی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی برای ایراد سخنرانی درباره آنچه در ایران مشاهده کرده بود سر زد.

برای مثال کمونیست‌ها. در آن زمان در دانشگاه‌ها تفکرات کمونیستی رواج داشت. همه برادرانی شد که متعهدانه در این دوره فعالیت می‌کردند، چرا که او در آن زمان در کلاس‌های خالد هم تدریس می‌کرد. در آن زمان کلاسی هم بود به نام خالد که مخصوص دانشجویان



وقتی که با امام روبه‌رو شدید چه احساسی داشتید؟
قابل وصف نیست. به یاد دارم هنگامی که سوار ون شدیم برای حرکت به سمت محل دیدار، چند خانم به همه دستمال می‌دادند. من از آن‌ها پرسیدم: «این به چه درد می‌خورد؟» آن‌ها گفتند: «بعضی افراد هنگام دیدن امام اشک می‌ریزند.» من گفتم چرا باید گریه کنیم؟ من گریه نمی‌کنم. من می‌خواهم با چشم‌انمان ایشان را ببینم پس نبایدگریه کنیم.ولی هنگامی که امام در جماران وارد شدند، نوری از پیشانی ایشان می‌درخشید و من نفهمیدم چطور ولی ناگهان اشکم سرازیر شد.

وقتی به من دستمال تعارف کردند با خودم

گفتم چرا باید گریه کنیم؟ چون می‌خواهم ایشان را ببینم و وقتی ایشان را ببینم شاد می‌شوم. ولی ناگهان شروع به گریه کردم. می‌دانید چه چیز برایم جالب‌تر بود؟ اینکه در بین حضار یک خبرنگار آمریکایی بود و او نیز داشت اشک می‌ریخت. بعداً او را پرسیدم چرا دأشتی گریه می‌کردی؟ و او پاسخ داد نمی‌توانم وصفش کنم. او حتی مسلمان هم نبود. تنها با دیدن امام درهم شکسته بود. او گفت قادر به شرح این نیستم ومن هم به او گفتم من هم دچار همین ماجرا شدم و مثل توگریه کردم.

شما با شیخ ازدواج کردید و صاحب فرزند شددید ولی هنوز به عنوان یک فعال سیاسی و یک مبلغ دین فعالیت می‌کردید، چگونه همه این کارها را با هم انجام می‌دادید؟ چگونه بین این مسائل تعادل برقرار می‌کردید؟ همسر شیخ بودن، مادر بودن، فعال سیاسی بودن و مبلغ دین بودن می‌توانستند؟ چگونه تعادل را برقرار می‌کردید؟

در واقع این شیخ بود که باب حضور زنان در اجتماع را باز کرد. حالا دیگر این موضوع شناخته شده‌ای است. حتی افرادی که در جنبش ما نقشی ندارند یا حتی مدافع جنبش ما نیستند می‌دانند که زنان نیز در اسلام باید نقش خود را ایفا کنند و این در جامعه ما دیگر امری پذیرفته شده است. ولی پیش از آن قسم می‌خورم که حتی خود من نیز با این بینش تربیت شده بودم که زنان نبایست در مسائل اسلامی ورود پیدا کنند. حتی به یاد دارم در

گفت‌وگوی رسانه دفتر حفظ و نشر آثار رهبرمعتزم انقلاب با همسر شیخ ابراهیم زکزاکی

مثل کوه صبور

آن زندگی می‌کردیم اتفاق می‌افتاد، وحشتناک بود. تأثیر جلسات را حتی تا یک ماه پس از آن می‌توانستید حس کنید.

این در سال ۱۳۵۹، فروردین ۵۹ اتفاق افتاد. اگر چنانچه شما سه تاریخچه جنبش اسلامی می‌رجوع کنید به اعلامیه فوتوآ برمی‌خورید. این اعلامیه در زمان برگزاری دوره تعطیلات اسلامی در سال ۱۳۵۸، پس از بازگشت شیخ از ایران و ایراد سخنرانی تأثیرگذار در شهر فوتوآ تنظیم شد. چون این اتفاق در شهر فوتوآ افتاد، این اعلامیه نیز به اعلامیه فوتوآ مشهور شد. شیخ سخنرانی خود را بر پایه حدیثی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که از حضرت حسین(ع) نقل قول شده بود قرار داده بود. آن حدیث این است: «هان‌ای مردم! همانا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود، هر که فرمائورایی مستمگر ببیند که حرام‌های خدا را حلال می‌شمرد، پیمان خدا را می‌شکند، با سنت رسول خدا مخالفت می‌کند، میان‌بندگان خدا با گناه و تجاوز رفتار می‌نماید و با کردار و گفتار خود بر او نشود، هر خدایت که او را در جایگاه (پست و عذاب آور) آن مستمگر درآورد.» شیخ این حدیث را خواند و به مقایسه آن با شرایط جامعه پرداخت و گفت: به خودمان نگاه کنید. در آن زمان، دولت نظامی تازه منحل شده بود و دولت به اصطلاح دموکراتیک با ریاست جمهوری فردی به نام شاکاری روی کار آمده بود. شیخ زکزاکی می‌گفت برای ما تنها مسئله این نیست که شاهد دولتی ظالم بوده‌ایم که ضد اسلام است و اسلام در آن کشور پیاده نمی‌کند. نه مسئله این است که ما به دست خود به این دولت رأی داده‌ایم و آن‌ها را حاکم کرده‌ایم تا بتوانند قوانینی برضد قوانین پروردگار اجرا کنند. پس ما به اندازه خود آن‌ها گنهاریم.

درباره سفر نخست شما به ایران می‌خواستم بدانم آیا با امام خمینی ملاقات کردید؟

بله. ولی در بین حضار. من در سال ۱۳۶۰ برای نخستین‌بار در سالگرد ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۰ به ایران آمدم. در همین زمان بود که آن خواهران ایرانی (که قبلاً از طرف ایران به نیجریه آمده بودند) مرا برای شرکت در مراسم ۲۲ بهمن آن سال برای دیدار با امام دعوت کردند. آنجا بود که برای نخستین‌بار امام را ملاقات کردم.

وقتی که با امام روبه‌رو شدید چه احساسی داشتید؟
قابل وصف نیست. به یاد دارم هنگامی که سوار ون شدیم برای حرکت به سمت محل دیدار، چند خانم به همه دستمال می‌دادند. من از آن‌ها پرسیدم: «این به چه درد می‌خورد؟» آن‌ها گفتند: «بعضی افراد هنگام دیدن امام اشک می‌ریزند.» من گفتم چرا باید گریه کنیم؟ من گریه نمی‌کنم. من می‌خواهم با چشم‌انمان ایشان را ببینم پس نبایدگریه کنیم.ولی هنگامی که امام در جماران وارد شدند، نوری از پیشانی ایشان می‌درخشید و من نفهمیدم چطور ولی ناگهان اشکم سرازیر شد.

وقتی به من دستمال تعارف کردند با خودم

صفحه ۸

چهارشنبه ۲۵ بهمن ۱۴۰۲
۴ شعبان ۱۴۴۵ – شماره ۲۳۵۱۷

بودند. حالا هم که ما با شلیک کرده بودند. شکم من بر از ترکش بود. فکر می‌کردم حتماً

از دست بدهم

می‌دانید بعضی‌ها می‌گویند که من شجاع هستم و از این چیزها، ولی من فکر نمی‌کنم که شجاع باشم، بلکه پروردگار بزرگ است. او به تو مصیبت وارد می‌کند و اگر ببیند به نیکیویی با آن مصیبت روبه‌رو می‌شوی تو را کمک می‌کند تا با آن کنار بیایی. می‌دانی، این تنها از کمک پروردگار است. من فکر نمی‌کنم بتوانم این را به چیز دیگری نسبت دهم. شیخ نیز به فرزندانمان بسیار وابسته بود. حتی هنگامی که برای نماز شش برمی‌خاست به پسرها سر می‌زد، زیرا آن‌ها بزرگ شده بودند و شب‌ها با هم جلسه می‌گذاشتند.

شما در کل با بسیاری از کشمکش‌ها و مشکلات در نیجریه دست و پنجه نرم کرده‌اید. کلید ادامه مسیرتان جهت تبلیغ اسلام بدون اینکه نا امید و درمانده شوید چه بوده است؟

الحمدلله شیخ به ما دلگرمی می‌داد. او همیشه به ما می‌گفت که مسیر رسیدن به پروردگار چنین است و ما هیچ راه چاره‌ای نداریم جز اینکه صبور باشیم و ادامه دهیم. پیروزی را در مقاومت است. حتی زمانی که ما را می‌کشند، می‌دانند که ما هرگز تسلیم آن‌ها نمی‌شویم. برای اینکه موفق شویم باید تا آخر مقاومت کنیم. بنابراین ما می‌دانستیم که این مسیر رسیدن به پروردگار است و در ضمن از سخنان شیخ نیز دلگرم می‌شویم و

دوست دارم مطلبی را به خصوص به برادران و خواهران ایرانی خود یادآور شوم. اینکه باید قدر بدانند. می‌بینید که ما برای آن چیزی که شما از آن بهره‌مند هستید به مشقت افتاده‌ایم. ولی شما هم اکنون از آن بهره‌مند هستید و این به خاطر فداکاری‌های افرادی مانند امام خمینی(ره) و شاگردان شایسته آن‌ها مانند سید علی خامنه‌ای، شهید علی رجائی، شهید بهشتی و تمام این افراد بزرگ، و تمام کسانی که ما نام آن‌ها را نمی‌دانیم، است. آن‌ها فداکاری‌های بسیار کرده‌اند و رنج‌های بسیار برده‌اند. تمام این وقایعی که ما با آن‌ها در کشور خود روبه‌رو هستیم به خاطر به دست آوردن چیزی است که شما هم اکنون از آن بهره‌مند هستید. پس نباید به درگاه الهی قدرشناس باشید.

قدرشناسی به درگاه الهسی یعنی عدم محافظت از انقلاب. چراکه این انقلاب اکنون تنها بهیشت مجاهدین است، تنها بهیشت. این جمهوری اسلامی بدون تحمل رنج بسیار و تقدیم خیل شهدا به دست نیامده، پس مردم نباید اجازه دهند شکست بخورد. آن‌ها نباید به - نمی‌دانم چه بنامم آن را - دروغ‌های غربی‌ها که به آن‌ها گفته شده است که «نگاه کنید ما (غربی‌ها) در بهشت زندگی می‌کنیم.» اعتنا کنند.

آن‌ها اتفاقاً در شرایط اسفناکی زندگی می‌کنند. این اما برای شما محقق شده است که در مکلنی زندگی کنید که اسلام حاکم بر جامعه است. این دستاورد بزرگی است، زیرا اکنون شما تنها باید به اصلاح رابطه خود با پروردگار از طریق عبادت، عمل صالح، دستگیری از افراد و این مسائل، بپردازید. این درحالی است که ما هنوز نمی‌توانیم فقط به عبادت بپردازیم، و باید برای برقراری احکومت اسلامی مبارزه کنیم. پس پروردگار به شما عنایت کرده است. در ایران مبارزه و مجاهدت کرده بودند ما الا‌ان در رنج نبودیم.

ولی حالا این ما هستیم که در عذاب هستیم و هنوز هم رنج می‌بریم. پس ارمدم ایران! نباید آناسپاس! باشند. می‌دانید خداوند سبحان در قرآن (سوره رعد آیه ۱۱) می‌فرماید که: «خداوند سزوشده هیچ قوم (ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آن آنان آن‌چه را در خودشان استت تغییر دهندا و هنگامی که خدا اراده

سوتی به قومی (به‌خاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، سرسپرتی نخواهد داشت!» پس اگر آن‌ها خود را تغییر دهند و به خداوند نشان دهند، خداوند نیز آن‌ها را عسرق رحمت می‌کند. خداوند به امام توفیق داد زیرا او قلبش را به او تقدیم کرده بود و سپس او شاگردانی تربیت کرد که آن‌ها نیز قلب خود را به خدا سپردند. و برای همین خداوند پیروزی را نصیب آن‌ها نمود. پس شما پروردگار نصیب کنید.

عسیان در برابر پروردگار چیست؟ سرپیچی از قوانین اسلام و سعی در وارد کردن مسائل

وقتی به من دستمال تعارف کردند با خودم گفتم چرا باید گریه کنم؟ چون می‌خواهم ایشان را ببینم و وقتی ایشان را ببینم شاد می‌شوم. ولی ناگهان شروع به گریه کردم. می‌دانید چه چیز برایم جالب‌تر بود؟ اینکه در بین حضار یک خبرنگار آمریکایی بود و او نیز داشت اشک می‌ریخت. بعداً او را پرسیدم چرا داشتی گریه می‌کردی؟ و او پاسخ داد نمی‌توانم وصفش کنم. او حتی مسلمان هم نبود. تنها با دیدن امام درهم شکسته بود. او گفت، قادر به شرح آن نیستم و من هم به او گفتم من هم دچار همین ماجرا شدم و مثل تو گریه کردم.

غیراسلامی در جامعه. و وقتی این اتفاق رخ می‌دهد، آن‌ها می‌گویند ما چنین نکردیم. یک نکته دیگر که می‌خواهم بگویم من دائم بر وجود این نعمت در ایران تأکید دارم این است که پس از رحلت امام خمینی (قدس سره)، الحمدلله خداوند کسی را بر کشور شما حاکم نمود که در مسیر امام حرکت می‌کند و او سید علی خامنه‌ای است و این نعمت بزرگی برای شما است. حتی بعد از مرگ قدران این نعمت بزرگ باقی‌مد. حتی پس از رحلت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از چنین نعمتی بی‌بهره بودند. زیرا بلافاصله پس از رحلت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن‌ها به وصیت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (پذیرفتن ولایت امیرالمؤمنین(ع)) عمل نکردند.

در زمان شیخ عثمان فودیو هم، پس از اینکه او به دیار بی‌ار شتافت، باید برادرش، شیخ عبدالله گواندو، که فردی نیجریه‌کرده و یاور او در مبارزات بود به رهبری تحویل برگزیده می‌شد. ولی همان اتفاقی که در زمان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) افتاد برای او هم رقم خورد.

امیدوارم که خداوند همچنان رحمتش را شامل حال این انقلاب دنامید و آن‌هایی که ناسیاس هستند را نادیده بگیرد. همچنین امیدوارم که خداوند آن‌هایی که قدران این نعمت نیستند را فر خود بیآورد تا زمان ظهور امام مهدی(عج) فرا برسد، زیرا نمی‌دانم اگر این انقلاب شکست بخورد دنیا چه می‌شود. مطمئناً وحشتناک می‌شود. این سخن آخر من است.